



پیروزی شکننده مودی در انتخابات



نتیجه غافلگیرکننده انتخابات هند ماهیت غیرقابل پیش‌بینی سیاست در هند را مجدداً نشان داد. اگر چه نخست‌وزیر نارندرا مودی برای سومین دوره ریاست جمهوری خود را تضمین کرد، اما حزب بهاراتیا جاناتا (BJP) نتوانست به اکثریت پارلمانی دست یابد. با توجه به نقش محوری مودی به‌عنوان چهره حزب بهاراتیا جاناتا در طول انتخابات، نتیجه نامیدکننده به‌برند مودی آسیب‌رسانده است. در حالی که دولت BJP در طول مبارزات مودی تلاش کرده بود از جایگاه جهانی روبه‌رشد هند و اعتبار ملی گرایانه هندو به نفع خود استفاده کند، مسائل معیشتی در نهایت برای رای دهندگان مهمتر بود. مواضع اغلب‌ترقی‌انگیز حزب بهاراتیا جاناتا (ناسیونالیسم هندو) در بخش‌های وسیعی از هند، به‌ویژه در نقاطی که مردم دیدگاهی جهانی‌تر و سکولارتر دارند، بخش‌هایی از کشور با هویت‌های منطقه‌ای قوی‌تر، مانند جنوب و همچنین در میان اقلیت‌های مذهبی هند، اثرگذار نبود. پیام‌های حزب مودی در مورد اقتصاد، که هند را به‌عنوان کشوری که سریع‌ترین رشد اقتصادی در جهان دارد، معرفی می‌کند، در کشوری که با سطوح بالایی از نابرابری و بیکاری جوانان مواجه است، اثرگذار نبود. اگر چه هند به عنوان یک ذینفع بالقوه از سیاست فشار غرب بر زنجیره تامین چین، به حساب می‌آید، سهم تولید در تولید ناخالص داخلی کاهش یافته و جریان سرمایه‌گذاری خارجی در هند نیز با کاهش مواجه شده است. اگر چه مودی در موقعیت ضعیفی قرار گرفته است اما هنوز رود است که در پاره آینده سیاسی او قضاوت کنیم. به غیر از جواهر لعل نهرو، مودی دومین چهره در تاریخ سیاست هند است که برای سومین بار به ریاست جمهوری می‌رسد و توانایی خود را در بازسازی چهره‌اش در گذشته نشان داده است. اگر چه حزب بهاراتیا جاناتا، بیشتر تابع شرکای ائتلافی خواهد بود، اما به‌عنوان قوی‌ترین حزب در هند، دولت بعدی را در مجلس سفتلای هند تشکیل خواهد داد. این حزب که به مدت ده‌ها سال نیروی حاشیه‌ای در عرصه سیاسی هند بود، حالا ثبات کرده که نیرویی است که باید آن را به حساب آورد. در همین حال، حزب کنگره که مخالف حزب بهاراتیا جاناتا است و رهبری اکثر دولت‌ها در تاریخ پس از استقلال هند را برعهده داشته است، کمتر از نیمی از کرسی‌هایی را که بهاراتیا جاناتا کسب کرده بود، به دست آورد. دنیای سیاست هند ممکن است بی‌ثبات باشد، اما ظاهرآ جایگاه بهاراتیا جاناتا تثبیت شده است.

اگر چه نتیجه انتخابات یک شکست برای مودی محسوب می‌شود، اما رای کلی در این انتخابات، اعتبار دموکراسی انتخاباتی هند را مجدداً تأیید کرده است. هر چند هند هنوز در بسیاری از شاخص‌های دموکراتیک نظیر برابری و عدالت اجتماعی وضعیتی بسیار بدی دارد. در حالی که گرو‌دیغبار بر انتخابات می‌نشیند، یکی از حوزه‌های کلیدی که باید به آن توجه داشت، شکل‌گیری کابینه هند خواهد بود. با توجه به اینکه بهاراتیا جاناتا مجبور است به دنبال راضی کردن شرکای ائتلافی باشد، احتمالاً تغییراتی در کابینه هند به وجود خواهد آمد. احزاب منطقه‌ای مانند جاناتا دال در بهار و حزب تلوگو دسام در آندراپرادش، به‌عنوان احزابی مطرح شده‌اند که با توجه به توانایی‌شان در ائتلاف به هر دو حزب بزرگ، توانایی زیادی در تأثیرگذاری بر چینش کابینه آینده مودی خواهند داشت. همچنین انتخابات که در چندین ایالت از جمله ماهاراشترا، جارکند و هاریانا برگزار شده نیز اهمیت خواهد داشت. نتیجه این انتخابات‌ها در خصوص موقعیت حزب بهاراتیا جاناتا در مجلس علیای هند که این حزب هنوز در آن اکثریت ندارد، تأثیرگذار خواهد بود. انتخابات در این ایالت‌ها ترکیب مجلس علیا را مشخص می‌کند و اگر بهاراتیا جاناتا بتواند در این مجلس علیا جایگاه اکثریت را به دست آورد، تصویب قوانین برایش آسان‌تر خواهد شد. موقعیت ضعیف مودی همچنین احتمال اینکه او برای چهارمین دوره در سال ۲۰۲۹ نامزد شود را کمتر می‌کند. عملکرد ضعیف حزب مودی در اوتار پرادش جایگاه وزیر ارشد این ایالت، یوگی آدیتیانان را که به‌عنوان جانشین بالقوه مودی تلقی می‌شود، تضعیف کرده است. از منظر سیاسی، نتیجه انتخابات احتمالاً بر اثر بخشی سیاست‌گذاری در هند تأثیر می‌گذارد و پیشرفت در برخی از اصلاحات اقتصادی حساس‌تر سیاسی مانند تصاحب زمین و اصلاحات کار ادشوارتی می‌کند. این مسائل حتی قبل از انتخابات نیز چالش برانگیز بودند. در سال ۲۰۲۱ مشاهده شد که اعتراضات کشاورزان در مقیاس بزرگی پیشرفت در اجرای اصلاحات کشاورزی را تضعیف کرد.



مجید محمدشرفی
استادیار روابط بین‌الملل
دانشگاه خوارزمی

گفتار و کردار سیاسی سیاستمداران در هر کشوری در نهایت بر مبانی نظری تأسیس می‌شود و ویژگی‌های گفتاری آن را نیز دربردارد. به بیانی دیگر، توضیح چگونگی و چرایی کنش اهل سیاست جز با تحلیل ناظر بر تبیین سرشت گفتار و ایضاح منطق نظری آنان امکان‌پذیر نیست، بدین سبب در تلاش برای تبیین رفتار مقامات سیاسی همواره باید نظام گفتاری آن‌ها را در مقام صورتی از اندیشه مطمح نظر قرار داد. هر سیاستمداری با تکیه بر ادراک خود از واقعیت‌های جهانی و درک این مهم که تکوین و تحول نظم موجود و پیش‌آمدهای کنونی آن به تواتر کدامین اوضاع و احوال ممکن شده است، عمل می‌کند. با تأکید بر این ملاحظات می‌توان به طرح این نظر پرداخت که در واقع امر، هر تحلیل و کنش همواره متأثر از دستگای نظری است که بی‌تردید الزامات و پیامدهای سیاسی نیز دارد. فهم منطق کنش سیاستمداران جز از مجرای درک این مبانی نظری امکان‌پذیر نیست. تأمل در مبانی نظری و علائق شناختی سیاست‌ورزان مدخلی برای تبیین کنش‌های آنها در عرصه عمل است. آنچه باید مورد تبیین قرار گیرد، نفس کردار نیست بلکه پیوند بین کردار و اندیشه است و آنچه در واپسین مرتبه تحلیل دارای اصالت و عامل تعیین‌کننده است، همین پیوند بین کردار و اندیشه است. اندیشه، سامان‌بخش نظم و نسق کنش‌های سیاسی است و غفلت از آن سبب می‌شود تا مهمترین عامل اگر نگوئیم گانه عامل مهم برای درک منطق کنش‌ها را نادیده بگیریم. مطلوب هر تحلیلی از چرایی کنش سیاستمداران، بازسازی دستگای فکری آنان در برخورد با واقعیت‌های جهانی و تفسیر این است که چرا و چگونه کنش آنان راه‌حلی برای این مسئله ارائه می‌دهد.

خطاهای شناختی ظریف از سرشت حقیقی نظم جهانی

دکتر ظریف در سخنرانی خود به درستی بر این باور است که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، نظم بین‌المللی دوقطبی متصلب حاکم بر نظام بین‌الملل پایان یافت و عصر نوینی از مناسبات دولت‌ها در ساختاری جدید آغاز شد. با عطف‌نظر به واقعیت‌های دوران جنگ سرد، وی بر این باور است که نظام بین‌الملل دوقطبی تمامی شئون زیست‌دولت‌ها را تحت تأثیر قرار داده و سبب نفی آزادی عمل آنان در تعیین استراتژی کلان و اهداف استوار بر منافع ملی شده بود. صورت‌مسئله چندان دشوارفهم نیست، شرح جنگ سرد آنچنان بر سر دولت‌ها سایه افکنده بود که هیچ‌کنشگری را نمی‌رسید که بدون در نظر داشت مناسبات حاصل از رقابت ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی استراتژی مستقلی را در پیش گیرد. اگر این گفته‌وافی به مقصود باشد، ظریف نظم جهانی دوران جنگ سرد را ملک طلق رقابت آمریکا-شوروی تفسیر می‌کند که البته بانگاهی به واقعیت‌های آن دوران، به حقیقت امر بسیار نزدیک است.

با وجود این، ظریف آنجا که از نظم دوقطبی دوران جنگ سرد به نظم پس از آن عبور می‌کند، چنین می‌نماید که در ترسیم مختصات این نظم دستخوش «خطای شناختی» بزرگی می‌شود. خطاهای شناختی ظریف‌ر ا می‌توان در قالب استدلال‌های ذیل تبیین کرد:

برابر دانستن ظهور کنشگران جدید با تغییر سرشت نظم جهانی

ظریف در ایده‌ای قابل تأمل بر آن است که نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، نظمی تک‌قطبی نیست. در مقابل وی با استمداد از نظریه جیمز روزنا و برای آنکه راه دریافت نویی از تحولات جهانی را هموار کند، بر آن است که سرشت شرایط نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد از بنیاد دگرگون شده است، در اثر این دگرگونی، اکنون شاهد نظمی هستیم که از آن با عنوان نظمی «شبکه‌ای» یاد می‌شود. در این نظم، ظهور کنشگران متعدد، سبب شده تا آزادی عمل دولت در مقام اصلی‌ترین کنشگر نظم و ستفالیایی با محدودیت‌هایی فراوان همراه شود. گر چه ظریف به درستی بر این باور است که دولت در این نظم پس‌اوستفالیایی همچنان کنشگری مهم است اما بر آن است که اثرگذاری آن در مقایسه با نظم پیشین، کاهش یافته است. گر چه نمی‌توان این نظر را یکسره نادیده گرفت اما چنان که به تفصیل گفته خواهد شد، تفسیر نظم جهانی از این نظرگاه و بدین شیوه نتهتها خالی از اشکال نیست بلکه سرشار از خطاهایی شناختی است. بگذریم از اینکه ظریف بی‌آنکه به تعیین عناصر دقیق این نظم نوظهور بپردازد و بسطی به این اندیشه دهد تنها به اجمال و از باب اشاره‌ای گذرا از آن یاد و دامن بحث را در همین جا رها می‌کند. در مقام نقد باید گفت، گر چه تعیین ساختار دقیق نظام‌های بین‌الملل در تمامی دوران‌ها و در بین تمامی اندیشمندان محل بحث و مناقشه بوده و هرگز بر سر آن اتفاق نظری حاصل نشده و آراء در این باره سخت مخالف و متعارض است اما آنچه لایتغیر باقی مانده، پذیرش این واقعیت است که سرشت نظم‌های جهانی همواره بر نابرابری حاصل از اندازه قدرت استوار بوده است. سامان امور در تمامی نظم‌های جهانی همواره بر مناسبات قدرت بنا شده و حتی ظهور کنشگران متعدد نیز این سرشت را از بنیاد متزلزل نساخته است. گر چه تمامی نظم‌های جهانی حتی نظم‌های امپراطوری ایران را «نخستین امپراطوری قانونگذار» می‌داند (گیلپین، امپراطوری ایران) اما این حقیقت همواره در حلق عالم و در متن اعیان جای داشته که در روابط بین دولت‌ها «نه حقیقت که قدرت، خالق قانون بوده است». در روابط جهانی با تمامی تحولات در تمامی شئون خود همواره نظم‌هایی قدرت‌محور بوده‌اند. بدین‌سان به نظر می‌رسد ظریف در خطایی ادراکی، افزایش تعداد کنشگران و گسترش دامنه کارکرد آنها در نظام بین‌الملل دوران پس از جنگ سرد را سبب تحول سرشت

با در نظر داشت ملاحظات فوق بر آنیم که کنش‌ها و اقدامات سیاستمداران جمهوری اسلامی ایران نیز هر یک بر مبنای دستگای فکری و نظری استوار شده است که لازم است در هر تبیینی به آن توجه شود. با مطمح نظر قرار دادن این امر تحلیلی، در این نوشته بر آنیم تا با تکیه بر ادراکات دکتر محمدجواد ظریف در مقام یکی از سیاستمداران فعال جمهوری اسلامی ایران در عرصه سیاست خارجی و معمار یکی از مهمترین تجربه‌های عملی در تعامل با نظام بین‌الملل (توافق هسته‌ای یا برجام) مبانی نظری وی را محل بحث و ارزیابی قرار دهیم. مبنای این تحلیل، اظهارات دکتر محمدجواد ظریف و به‌طور خاص سخنرانی وی در هفدهمین همایش سالانه انجمن علوم سیاسی ایران در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در اسفندماه سال ۱۴۰۲ است. دکتر ظریف در این همایش، طرح ایده‌های خود درباره نظم جهانی و عرضه و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در این نظم را تبیین می‌کند. با التفات به این واقعیت که برداشت دکتر ظریف، نماینده جریان فکری در جمهوری اسلامی است که می‌کوشد آن را به موضعی در نظام معرفتی تبدیل کند، پرداختن به ظرایف این برداشت و تبیین مبانی نظری آن، کوششی سودمند در تبیین رفتارهای گذشته و آینده است. از نظرگاه نویسنده، تأمل در اظهارات دکتر ظریف گویای آن است که این جریان فکری در جمهوری اسلامی ایران در فهم منطق تکوین و تحول نظم جهانی پس از جنگ سرد دچار «خطای شناختی» بزرگی شده است؛ برداشت ناصوابی که پیامدهای عملی همچون ناتوانی در تبیین چرایی خروج آمریکا از برجام، چرایی همراهی کشورهای اروپایی، چین، روسیه، هند و سایر قدرت‌های جهانی با آمریکا، منطق عملکرد نوین عربستان در عرصه سیاست خارجی و در نهایت ناتوانی در تکوین ایده‌ای برای هدایت سیاست خارجی در مسیری هموار برای تأمین منافع ملی را در پی داشته است. برای اجتناب از کلی‌گویی و تالی‌های فساد آن، در ادامه با تمرکز بر جزئیات اظهارات و ادراکات دکتر ظریف در همایش سالانه علوم سیاسی ایران، ابعاد اندیشه‌های وی را با تمهید و تفصیل بیشتر محل بحث قرار خواهیم داد.



بنیادین نظام بین‌الملل تفسیر می‌کند. آنچه بعد از جنگ سرد رخ داد نه تغییر ماهیت نظم جهانی بلکه تنها افزایش تعداد کنشگران در آن بود. بر اساس شاخص‌های قدرت، در نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد، آمریکا در مقام قدرتی بی‌رقیب پذیرفته شد. این برداشت نه‌فقط از سوی سران واشنگتن و تحلیل‌گران آمریکایی بلکه از جانب سایر کنشگران نیز به رسمیت شناخته شد. چون نیک بنگریم بسیاری از تحولات در عرصه عمل گویای پذیرش این واقعیت است. حمله نظامی آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ بدون نگرانی از واکنش سایر دولت‌ها و در ادامه حمله به افغانستان و بار دیگر عراق در سال ۲۰۰۳ همگی پرده از این واقعیت بر می‌دارد که رهبران واشنگتن و دیگر دولت‌ها آمریکا را در مقام قدرتی بی‌رقیب پذیرفته‌اند. البته این به معنای عدم انتقاد و یا رنجش دیگران از رفتار آمریکا نیست بلکه سخن از توان رویارویی و یا توقف اقدامات این کشور است. بدین‌سان حتی اگر به مانند ظریف و بسیاری دیگر سر برآوردن «وهله تک‌قطبی» در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد را در ساحت نظر نپذیریم، در عمل سایر دولت‌ها به آن



خطاها در شناخت

نقدی بر خوانش محمدجواد ظریف از منطق ساختار نظام بین‌الملل و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در آن

تن داده‌اند. نظم شبکه‌ای هرگز سبب تغییر سرشت نظم جهانی نشده است. برداشت ناصواب ظریف از نظم جهانی آنجا آشکار می‌شود که وی افزایش تعداد کنشگران، گسترش دامنه اثرگذاری نهاد‌های غیردولتی و در مقابل محدودیت‌های رفتاری دولت‌ها را با تغییر سرشت نظام بین‌الملل برابر می‌داند. چنین ادراکی، جز پرده‌پنداری بر واقعیت نیست. در روابط بین‌الملل آنچه سبب کامیابی دولت‌ها در دستیابی به منافع ملی می‌شود نه گزاره‌های نظری گزینش شده بلکه واقعیت‌های در عمل است. حتی اگر بسیاری از گزاره‌های نظری ظهور و تداول نظم تک‌قطبی دوران پس از جنگ سرد را نفی کنند (آنگونه که بسیاری از واقع‌گرایان نیز چنین کرده‌اند) در عمل رفتار آمریکا و سایر دولت‌ها گواهی بر پذیرش نظم تک‌قطبی بوده است. اکنون نیز به پیروی از برهان فوق می‌توان چنین استدلال کرد که تنها ظهور قدرتی رقیب در اندازه چین می‌تواند سرش ظهور نظمی نوین باشد. پدیدار شدن افق دوران جدید یا آنچه از آن به‌عنوان «نظم در حال گذار» یاد می‌شود تنها به سبب سربرآوردن چین در مقام قدرتی جهانی است. طرفه آنکه ظریف در ادامه سخنان خود ظهور فناوری‌های نوینی چون هوش مصنوعی را تحولی بزرگ در سرشت نظم جهانی توصیف می‌کند. بی‌تردید فناوری‌های نوین، تمامی شئون تعاملات دولت‌ها را تحت تأثیر قرار خواهند داد اما نباید از نظر دور داشت که این فناوری‌ها بیش از همه در خدمت قدرت دولت‌ها قرار خواهند گرفت.

تعیین نظم جهانی از منظر ساختاری و نه موضوعی

هیچ عقل سلیمی را نمی‌رسد که در این باره تردید به خود راه دهد که ساختار نظام بین‌الملل رفتار کنشگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بر مبنای این روش کلی‌نگر، هیچ کنشگری نمی‌تواند بدون در نظر داشت مناسبات قدرت، استراتژی کلان خود را تدوین و پیگیری کند. با وجود این به سبب آنکه نظر رایج بر آن استوار شده است که اثرگذاری ساختار نظام بین‌الملل بر رفتار دولت‌ها همواره از منظری ساختاری انجام شود، تعیین دقیق چگونگی این اثرگذاری محل بحث و افتراق نظر بوده است. به نظر نویسنده آنچه در تمامی تحلیل‌هایی از این دست از آن غفلت می‌شود، عزل نظر از این واقعیت است که به سبب تفاوت در موضوعات محل بحث هر کنشگر در تعامل با نظام بین‌الملل، فهم و اثرگذاری ساختار نیز متفاوت است. به بیانی دیگر بسته به اینکه کنشگران در تعامل با نظام بین‌الملل چه موضوعاتی را محل بحث قرار می‌دهند و موضوعات مورد نظر آن‌ها چه نسبتی با ساختار نظام بین‌الملل دارد، تفسیر از نظم جهانی نیز متفاوت خواهد شد. چنان که پیش از این اشاره شد، «منطق امر سیاسی» (۱) در نظم جهانی همواره بر مناسبات نابرابر قدرت استوار بوده است. با وجود این، تفاوت‌های موضوعی هر کنشگر در تعامل با نظم جهانی می‌تواند یکپارچگی و اندازه این مناسبات قدرتمند را تحت تأثیر قرار دهد. صرف همسانی در تفسیر از ساختار نظام بین‌الملل در بین دو کنشگر به معنای اثرگذاری یکسان ساختار بر این دو نیست. ذکر نمونه‌های عملی سبب می‌شود تا این دریافت و معنا صورتی روشن‌تر به خود بگیرد. اگر کنشگری مبنای مناسبات خود با نظام بین‌الملل را بر موضوعاتی همچون اقتصاد، تجارت، محیط‌زیست و یا سایر

